

مدرن نیاز به یک قانون داریم، پیامبر هم یک قانون داشته. خوب اگر پیامبر این قانون اساسی را وضع کرده، چرا پادشاهان در این چهارده قرن اصلاً قانون اساسی نداشتند؟! بالاخره یک بخشی از سنت نبوی است دیگر. باید الگو برداری می شد. درست است؟ چنین تلقی ای تلقی معاصر است.

اما درباره بیعت عقبه، آقای خنفر بحثی را مطرح کرده که به آن یکی دو سال اول اقامت پیامبر که در سکوت خبری گذشت مرتبط است.

بله. خیلی مبهم است.

بله، یعنی ما خیلی خبر نداریم، مثلاً فقط می دانیم که یک مسجدی ساخته شد، قبله ای تغییر کرد، در همین حد. در حالی که این دوره تقریباً ۷۰۰ شبانه روز بوده دیگر! نویسنده می گوید که در آن بیعتی که ۷۲ نفر از مردم یثرب با پیامبر بیعت کردند، این ها بر نصرت پیامبر بیعت کردند. فکر کنم سال ۹۰ بود که این مقاله انصار را با استاد آینه وند منتشر کردیم، آنجا دغدغه مان این بود که از کی به مردم یثرب گفتند انصار؟ فرضیه ای که آنجا مطرح شد این است که احتمالاً در سال پنجم واژه انصار به کار رفته، البته قبلیش در قرآن کاربردهایی دارد، ولی به صورت فعلی آمده، یعنی گویا اسمی وجود ندارد. مثلاً در قرآن دو جا تعبیر «وَالَّذِينَ آوَأُوا وَتَضَرَّوْا»، یعنی کسانی که پناه دادند، به کار رفته. ولی هنوز کلمه انصار در قرآن نیست. خوب گزارش های تاریخی مطمئن هم وجود ندارد؛ چون با تأخیر یک قرن و نیمه مکتوب شده اند، لذا نمی توانیم به آن ها تکیه کنیم. بر اساس نگاه نویسنده مردم مدینه از همان اول می دانستند که پیامبر چه آینده ای را ترسیم کرده و همان جا به این آقایان گفتند که شما از این به بعد انصارید. خوب؟ این هم مستند ندارد. ممکن است در یک گزارشی هم یک کسی گفته باشد، اما ما در تاریخ جز رویکرد انتقادی نداریم؛ یعنی ما باید بگوییم فرض ما بر این است که احتمال غلط بودن هر کدام از این گزارش ها وجود دارد و ما باید دلایل قانع کننده ای ارائه کنیم که مشخص بشود این قابل اعتماد هست یا قابل اعتماد نیست.

بله. در یک نقد تاریخی باید قرار بگیرد به اصطلاح آن روایات.

مهران اسماعیلی: بله.

که آقای خنفر این کار را نکرده.

بله. خوب چون از توانش خارج بوده. بعد ایشان گفته که مثلاً عباس، عموی پیامبر، در عقبه بوده و به مردم گفته که ما می توانیم از پیامبر محافظت کنیم تا اتفاقی برایش نیفتد؛ اما پیامبر به عنوان یک فرد در مکه نیاز به محافظت ندارد. ایشان الان از مرتبه یک فرد ارتقا پیدا کرده به عنوان یک رهبر جهانی. خوب این یک افق بسیار بلند پروازانه است! به نظر می رسد خود مردم یثرب آن قدر باور نمی کردند که اصلاً بناست چه اتفاقی بیفتد. ولی طبق روایت های مختلف گویا این آدم ها خیلی ساده لوحانه پذیرفتند که باید پیش قراولان حکومت جهانی بشوند. آیا مردم یثرب چنین توانی در خودشان می دیدند در حالی که درگیر دعواهای داخلی بر سر چهار تا بز و شتر و درخت و این ها بودند؟ نویسنده، در صفحه ۱۶۸ متن عربی، گفته که سران یثرب در بیعت عقبه به پیامدهای اقتصادی کارشان واقف بودند؛ یعنی می دانستند که اگر با پیامبر دست بیعت بدهند، کالاهایشان دیگر روی دستشان می ماند، چون بازارها در دست قریش است. ببخشید، اصلاً صادرات یثرب مگر چه بوده؟ یعنی ما خیلی گزارشی از صادرات یثرب نداریم. عشا بر دام دارند، می توانند چرمشان را مثلاً به امپراتوری ها صادر کنند، چون آن ها مصرف می کنند. ولی خوب یک جامعه عشایری، یک جامعه کشاورزی، حجم زیادی خرما دارد که می تواند آن ها را خشک کند که بتواند نگهداری کند و بعد خرید و فروش های محلی را می تواند انجام دهند. حالا خیلی هم رقابت سنگینی نیست، جاهای دیگری هم هستند که خرما تولید می کنند. من نمی دانم واقعهش که روم چقدر به خرما این منطقه وابسته بوده یا نبوده. در واقع انبار کشاورزی این منطقه مصر است و بعدش هم تا حدی شام است. دیگر آن وابستگی کشاورزی را نمی دانم از کجا آورده. ادعای دیگری که نویسنده کرده و برای من عجیب است در بحث هجرت بود، اولاً که درباره لیلۃ الممیت هیچ حرفی از علی بن ابی طالب نمی زند و به گونه ای هجرت را به تصویر می کشد بعد به گونه ای هجرت را به تصویر می کشد تو گویی قریشیان و خویشان پیامبر که با ایشان به یثرب هجرت کردند یک کادر ورزیده بودند با تخصص های مختلف که

باعث خشم عبدالله بن ابی بن ابی سلول شدند. نکته دیگر اینکه گویا پیامبر از قبل تصمیم گرفته وارد درگیری نظامی با قریش بشود و این را شما در بدر و جنگ های سال های اول هم می بینید. در حرف هایش دائماً دارد از توسعه ای صحبت می کند که مبنایش درگیری است. این هم باز یک روایتی است که محل سؤال است.

یکی از سؤال هایم دقیقاً درباره همین است. یکی از محورهای مورد توجه و پژوهش گرها، از جمله آقای خنفر و مثلاً مرحوم دکتر فیروزی، بحث همین قراردادهاست. شما خودتان از این مسئله قراردادها به عنوان یک راهبرد در دنیای مدنی چه تحلیلی دارید و تحلیل خنفر را چقدر قبول دارید؟ چون در این کتاب خیلی روی آن تأکید دارد.

بله. آقای خنفر می خواهد بگوید که پیامبر قصد گسترش حوزه نفوذش را تا حاشیه دریای سرخ که کاروان ها از آنجا عبور می کردند دارد و می خواهد آنجا این قبایل را به گونه ای تحت فشار قرار بدهد، با آن ها پیمان ببندد تا عملاً آن روابط و ایلافی را که با قریش داشتند و سهمی از تجارت قریش را در ازای تأمین امنیت کاروان ها می بردند نادیده بگیرند. من چنین تصویری ندارم. من تصور این است که این قراردادها پیامبر به هدف این است که در دعوی من و قریش شما بی طرفی خودتان را حفظ کنید. این ها یک وجه تضمین است برای بقا. خوب عملاً نه متعرض تجارت قریش می خواهد بشود، نه می خواهد قبایل وابسته ای شکل بگیرد و نه این امکان را دارد، یعنی خوب شما ۱۵۰ کیلومتر جاده کوهستانی را باید بیاید تا برسید به این قبایل.

توجهی ندارد اصلاً.

اصلاً چه ضمانتی وجود دارد که شما بتوانید دائماً این ها را کنترل کنید، رفتارهایشان را رصد کنید و ببینید چقدر این ها با شما همراه اند یا نیستند.

پس بیشترش وجه سلبی داشته به نظر شما.

بله. عدم تعرض، یک پیمان عدم تعرض بوده. بنابراین اتفاق خاصی نمی افتد، آن ها هم موضع نمی گیرند. فرض کنید من و شما اگر جای آن ها زندگی می کردیم و قریش

ادعای خنفر در بحث هجرت برای من عجیب است. اولاً که درباره لیلۃ الممیت هیچ حرفی از علی بن ابی طالب نمی زند و به گونه ای هجرت را به تصویر می کشد گویی قریشیان و خویشان پیامبر که با ایشان به یثرب هجرت کردند یک کادر ورزیده بودند با تخصص های مختلف. دیگر اینکه گویا پیامبر از قبل تصمیم گرفته وارد قریش بشود.